

«چه کسی؟» یا «چه چیزی؟»

تئور اقتصاد ساسی

نرگس ایمانی



روزهایی پرالتهاب را از سر می‌گذرانیم. ایامی که در آن فارغ از فشارهای اقتصادی کمرشکن، از یک سو اخبار مربوط به کشته‌شدگان اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ از هر طرف به ما هجوم می‌آورند و گستره و شیوه‌ی کشتارهای صورت گرفته یأس و خشمی بی‌مانند ایجاد می‌کنند. از سوی دیگر، احتمال وقوع جنگی قریب‌الوقوع و همه‌جانبه احساساتی دوگانه در عموم مردم برمی‌انگیزد؛ نمی‌دانند باید از جنگ واهمه داشته باشند یا آن را غنیمتی برای رهایی از انسداد موجود بدانند. بهت و سردرگمی سایه‌ی سنگین خود را بر همه چیز و همه کس انداخته است. بسیاری کسان در این وضعیت آشوبناک نمی‌توانند تصمیم قطعی بگیرند و به‌صراحت بگویند چه چیزی به نفع‌شان است: جنگ و مداخله‌ی نظامی خارجی، ادامه دادن به شرایط موجود و تلاش برای به بار نشستن مبارزه‌های مردمی از داخل، مبارزه برای بازگشت حکومت پهلوی به ایران، یا گزینه‌های احتمالی دیگر؟ به نظر می‌رسد این نوع سردرگمی جمعی از ویژگی‌های بارز این دور از اعتراضات سراسری در ایران است و در دوره‌های پیشین تا این حد فراگیر و پربسامد نبوده.

در یک دسته‌بندی (که بیشتر بر مشاهدات تجربی مبتنی است، نه مطالعه‌ی دقیق و آماری) می‌توان موافقان و مخالفان حکومت ایران را از منظر مواجهه با شرایط فعلی به این شکل دسته‌بندی کرد: گروه موافقان: کسانی که موضع‌گیری و سیاست‌های حاکمیت را برخاسته از اقتدار و مقاومت آن در برابر بحران‌های پیاپی می‌دانند و نیازی به اصلاحات نمی‌بینند؛ گروهی که به‌رغم حمایت از حاکمیت فعلی، انتقاداتی به وضعیت موجود دارند، نسبت به حذف برخی چهره‌ها و مکانیسم‌های جاری گشوده هستند و در مجموع بروز اصلاحات درون‌ساختاری را راهکار حل مشکلات سرب‌آورده می‌دانند. گروه مخالفان که به‌واسطه‌ی سردرگمی‌های حاصل از وضعیت جاری، طیف‌های گسترده‌تری را شامل می‌شوند: مدافعان سرسخت بازگشت پهلوی که تردیدی در این مطالبه ندارند و برای تحقق این امر از جنگ هم استقبال می‌کنند؛ برخی مدافعان بازگشت پهلوی که این بازگشت را صرفاً مرحله‌ی گذار ایران به دموکراسی برمی‌شمارند و به این ترتیب نگران بازگشت یک حکومت شاهنشاهی مستبد نیستند؛ مدافعان بازگشت پهلوی که به علت نبود گزینه‌ی بدیل (اعم از حزب یا رهبری بدیل) از بازگشت حکومت شاهنشاهی حمایت می‌کنند؛ گروهی که فارغ از مخالفت یا موافقت

«چه کسی؟» یا «چه چیزی؟»

با بازگشت پهلوی، نفس هر نوع تلاش برای براندازی حکومت را بی‌فایده می‌دانند؛ و نهایتاً گروهی محدودتر که مدافع دموکراسی هستند، اما به دلیل عدم دسترسی به رسانه‌های جمعی و معرفی نکردن یک چهره‌ی شاخص مبارزاتی به‌عنوان رهبر، در هیاهوی بی‌امان رسانه‌های طرفدار پهلوی عملاً و عمدتاً به گروهی نادیدنی و ناشنیدنی بدل شده‌اند.

شاید بتوان (در صورت دسترسی به داده‌های کافی) این دسته‌بندی کلی موافقان و مخالفان را با استفاده از شاخص‌های طبقاتی، سنی، جنسی، جغرافیایی و ... به زیرشاخه‌های جزئی‌تری تقسیم کرد، دسته‌های بیشتری به آن افزود و به شکل نسبی ارقام و آمار مربوط به مدافعان هر گروه را تخمین زد با این حال، آن‌چه در این‌جا اهمیت دارد دسته‌بندی جزئی‌تر یا تعیین وجوه افتراق گروه‌های موافقان و مخالفان نیست. این نوع دسته‌بندی‌ها و خط‌کشی‌ها عمدتاً در سطح تحلیلی مولار^۱ و بررسی‌های مربوط به ساخت خودآگاه جمعی به کار می‌آید. به‌عکس، من برآنم بر وجه اشتراک میان این گرایش‌های فکری و سیاسی (اعم از مخالفان و موافقان) در سطح ناخودآگاه جمعی تأکید کنم. البته تمرکز من در این‌جا بر گروه‌های مخالفان و معترضان است.

مخالفان و معترضان به شرایط موجود، که بنا بر شواهد تجربی تعدادشان نسبت به موافقان سیاست‌های حکومت بیشتر است، به موجب نفی و نقد وضعیت فعلی، در سطح خودآگاه اشتراک نظر و اشتراک موضع دارند. این در حالی است که به نظر می‌رسد عمده‌ی اختلاف این گروه بر سر این است که رهبر و زمامدار گروه مخالفان و معترضان چه کسی باید باشد. سؤالی مشترک همواره تکرار می‌شود: در صورت فروپاشی نظام سیاسی فعلی چه کسی حاکمیت را به دست خواهد گرفت؟ سه پاسخ به این پرسش وجود دارد: یا با رضا و رغبت، رضا پهلوی را گزینه‌ی مناسب می‌دانند؛ یا همچنان او را انتخاب می‌کنند اما صرفاً از سر ناچاری و فقدان گزینه‌ی بدیل؛ یا تن به اجبار برآمده از ناچاری نمی‌دهند و با رد شایستگی رضا پهلوی، به دنبال گزینه‌ای دیگر برای رهبری جریان مخالفان هستند.

چنان‌چه بخواهیم از سطح تحلیل امور مولار و خودآگاه فاصله بگیریم و تحلیل را در ساخت ناخودآگاه جمعی (و به تعبیر دلوز ساختار میل یا هذیان‌های جمعی) پیش ببریم، باید بگوییم به رغم اختلاف ظاهری این مواضع، همه‌ی آن‌ها در صورتی از یک

میل جمعی یا بهتر است بگوییم در وجهی از **ناخودآگاه جمعی** اشتراک تام دارند. عامل اشتراک این جریان‌ها اصلِ برگزیدنِ یک رهبر کاریزما برای هدایت **اعتراضات به راه افتاده** است. در ناخودآگاه جمعی ما ایرانیان «پیوند یا سنتزی متصلب» حک و ثبت شده و همین پیوند، در طول تاریخ اعتراضات اجتماعی گزینش‌ها و کنشگری‌های سیاسی ما را به شدت تحت تأثیر قرار داده است: پیوند یا سنتزی میان «پیروزی/امنیت/رفاه و رهبر کاریزماتیک». از این رو، نقطه‌ی اشتراک گروه موافقان قاطع، مخالفانِ مردم یا مخالفان قاطعِ بازگشت پهلوی همین **پیوند یا هم‌نهاد**^۲ **تکرارشونده** است. بسیاری از مخالفان در سطح آگاهانه و پیش‌آگاهانه عامل پیوند مردم را دل‌نگرانی برای ایران برمی‌شمارند. اما اشتراک در **پیوندهای تکرارشونده**، چنان‌که گفتم امری است که به سطح ناخودآگاه جمعی یا به تعبیر دیگر به ساختار میل جمعی (در معنایی که دلوژ از این مفاهیم استفاده می‌کند) مربوط می‌شود: میل جمعی ما به واسطه‌ی این پیوند مشخص طوری حکاکاکی و کنده‌کاری شده که همواره برای پیگیری گزینه‌ی بدیل پاسخی مشخص را از آستین بیرون می‌آورد: یک کاریزمای دیگر.

در این میان، حتی مسئله‌ی بسیاری از مخالفان و مرددانِ رضا پهلوی نفس وجود جایگاهی مختص به رهبری کاریزماتیک نیست. مشکل آن‌ها این است که آیا رضا پهلوی شایسته‌ی تکیه زدن بر این جایگاه هست یا خیر. برای همین هم ما همچنان و همواره در بزنگاه اعتراضات جمعی با طرح پرسشی تکرارشونده مواجه می‌شویم: «چه کسی؟». این پرسش نفس پیوند فوق را دست‌نخورده باقی می‌گذارد و فقط گزینه‌های کاریزماتیک متفاوتی را برای تسخیر این جایگاه پیشنهاد می‌دهد.

به نظر می‌رسد برای گریز از تکرار این پرسش و پاسخ انفعالی و در هم شکستن این سنتز اسارتگر، باید خودِ این پرسش و خاستگاه طرح آن را به چالش بکشیم: چرا ما مسئله‌ی «امر بدیل» را در سطح و تراز **رهبر بدیل** جست‌وجو می‌کنیم؟ چرا در سطح و تراز قسمی **ساختار سیاسی متفاوت** به دنبال گزینه‌ای بدیل نمی‌گردیم؟ چرا به جای ساختاری که بنایش بر **مناسبات آزادانه و برابر** انسان‌هاست، همواره به دنبال

«چه کسی؟» یا «چه چیزی؟»

آن هستیم که سوژه/پدري والاتبار را برگزینیم که آزادی و برابری را همچون هبه‌ای از سر لطف به ما اعطا می‌کند؟

ازاین‌رو، پیگیری بدیل راستین در گرو تغییر در نفس پرسش «چه کسی؟» است. تا زمانی که خاستگاه طرح این پرسش همچنان پیوند یا سنتز ناخودآگاه «پیروزی/امنیت/رفاه و رهبر کاریزماتیک» باشد، هیچ گزینه‌ای امکان‌گريز و رهایی‌راستین از شرایط موجود را رقم نخواهد زد. به بیان دیگر، چنان‌چه هم‌نهادها و مناسبات پیشین را دست‌نخورده نگه داریم و صرفاً به دنبال جابه‌جایی سوژه‌ی این مناسبات باشیم، همچنان در حال بازتولید ساختارهای سرکوبگر پیشین خواهیم بود. این در حالی است که، تغییر در نفس پرسش «چه کسی؟» به واسطه‌ی تغییر چشم‌انداز، امکان‌های جدیدی را پیش روی هر نوع مبارزه‌ای خواهد گشود.

اما، به جای پرسش «چه کسی؟» چه باید پرسید: «برپایی کدام ساختار و برقراری چه نوعی از مناسبات انسانی می‌تواند راه بروز و ظهور هر نوع ساختار سرکوبگر را مسدود کند؟» پاسخ به این پرسش جایگزین بی‌درنگ دموکراسی است. نکته‌ی قابل توجه آن است که طرح این پرسش و پاسخ به آن، پرسش «چه کسی؟» را حذف و بلاموضوع نمی‌کند، دست بر قضا به نحوی خودکار پاسخی سراسر متفاوت به آن را فراهم می‌آورد: **مردم**، نه رهبر کاریزما.

در شرایطی که ساختار جمعی میل ما همچنان تابع سنتز ناخودآگاه «پیروزی/امنیت/رفاه و رهبر کاریزماتیک» باشد، اندیشیدن به آینده و گزینه‌های حقیقتاً بدیل آن بلاموضوع می‌شود. چرا که به یک معنا گذشته همواره با تکرار همینهم‌نهاد، با تمام قوا به آینده هجوم می‌آورد؛ این تهاجم خودش را به صورت تجربه‌ی قسمی **هراس** فلج‌کننده نشان می‌دهد که منشأ آن سردرگمی در پاسخ به این پرسش است: «چه کسی قرار است حکومت را در دست بگیرد؟» در شرایط هجوم گذشته، اگر پاسخ به پرسش «چه کسی؟»، یک رهبر کاریزما باشد، عاطفه‌ی امنیت در عموم مردم جاری می‌شود و چنان‌چه پاسخی مناسب برای این پرسش وجود نداشته باشد، هراسی هولناک عموم کنشگران مردمی را دربر می‌گیرد.

اما، چنانچه مایه‌گذاری عاطفه‌ی هراس و امنیت روی این پیوند (کاریزما و امنیت) مخدوش و مردد شود، به بیان دیگر، چنانچه پیوند میان امنیت و کاریزما فرو بریزد، دیگر نفس سوژه‌ای که قدرت را در دست می‌گیرد بی‌اهمیت می‌شود؛ هر سوژه‌ای هم که زمام قدرت را در دست بگیرد بنا بر اصول و مناسباتی مشخص و معین و نیز در چارچوب اختیارات و مسئولیت‌هایی معین وظایف خود را در قبال مردم انجام می‌دهد و در صورت تخطی از این سمت کنار گذاشته می‌شود. بنابراین، آنچه اهمیت می‌یابد پی‌ریزی بنایی است که در آن امکان بروز و ظهور هر نوع رویکرد سرکوبگر و انحصاری از بین می‌رود.

تحت این شرایط، سوژه‌ی راستین همان مردمی می‌شوند که از سرکوب و سرسپردگی در هر شکل و شمایلی تن می‌زنند. بنابراین، دیگر مسئله‌ی بدیل در سطح و تراز کسی که قدرت را به دست می‌گیرد موضوعیت ندارد. بدیل را باید در سطح مناسبات انسانیِ دیگرگون جست نه در سطح کاریزمایی دیگر. مناسباتی که در آن امکان رشد و اعتلای سوبژکتیویته‌ی فردی و جمعی انسان‌ها به حد اعلا وجود داشته باشد.

اگر چنین بدیلی به‌عنوان یک امکان در چشم‌انداز مبارزاتی عموم مردم جای بگیرد، بسیاری از سردرگمی‌ها، هراس‌ها، یأس‌ها، بی‌کنشی‌ها و ساختارهای مبتنی بر نیروهای ارتجاعی و سرکوبگر پس زده می‌شوند؛ آینده از اسارت گذشته رهایی می‌یابد؛ آینده دیگر زمانی توپر نخواهد بود که مملو از تکرار هم‌نهادهای سرکوبگر گذشته باشد؛ آینده به زمانی توخالی بدل می‌شود: زمانی که می‌توان آن را با امید، زندگی و آزادی پر کرد.

¹ molar، در فلسفه‌ی دلوژ و گواتری «مولار» به ساختارها، طبقه‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌های منسجم و ثابت اجتماعی اشاره دارد. این ساختارها و طبقه‌بندی‌ها در مقابل جریان‌های سیال و خرد و نامتعیین «مولکولی» قرار می‌گیرند.

² synthesis